

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 2, Spring 2022, 377-401
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.37086.2291

Presenting Hayek's Theory of Social Justice in the Context of His Intellectual Journey and Some Critiques on It

Vahid Moghadam*

Marjan Esmaili**

Abstract

Social justice is one of the most widely used concepts in the social sciences and at the same time one of the most challenging. One end of the spectrum of theorizing is for the deniers and the other for the egalitarians. Although Von Hayek is considered as one of the steadfast deniers of justice, this view is not very accurate. The study of the cycles of intellectual life and the understanding of the theory of justice in the context of these cycles makes it clear that he should be considered as an institutionalist who emphasizes the importance of very abstract rules in governing free societies to solve the problem of harmony in economics. Distributive justice conflicts with such rules and leads to the creation of wealthy tribal communities because it causes inefficiency by failing to harmonize the economy. This method of theorizing has been neglected in many theories of justice, even in the most famous ones, because they do not pay much attention to the way people interact in society. At the same time, there are criticisms of this theory, including its lack of attention to the formation of interest groups in the economy, market failures, difficulty in recognizing fair rules of the game, and lack of attention to the negative impact of large inequalities on social order.

Keywords: Hayek, Social Justice, Spontaneous Order, Abstract Rules, Harmony.

* Assistant Professor, Department of Ahl Al-Bayt Studies, University of Isfahan, Isfahan, Iran
(Corresponding Author), v.moghadam@ahl.ui.ac.ir

** Graduate of Master of Islamic Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran, m.esmaili269@gmail.com

Date received: 07-12-2021, Date of acceptance: 05-04-2022



ارائه نظریه عدالت اجتماعی هایک در بستر ادوار فکری وی و نقدهایی بر آن

وحید مقدم*

مرجان اسماعیلی کلباسی**

چکیده

هرچند فون هایک را از منکران ثابت‌قدم عدالت به‌شمار می‌آورند، این نظر چندان دقیق نیست. هایک نهادگرایی است که بر اهمیت بسیار قواعد انتزاعی در اداره جوامع آزاد به‌منظور حل مسئله هماهنگی در اقتصاد تأکید می‌کند. عدالت توزیعی با چنین قواعدی در تعارض قرار گرفته است و به ایجاد جوامع قبیله‌ای فاقد ثروت ختم می‌شود، چراکه با به‌شکست‌کشاندن هماهنگی موجب ناکارایی می‌شود. این روش نظریه‌پردازی در بسیاری از نظریه‌های عدالت، حتی در مشهورترین آن‌ها، مغفول مانده است، زیرا آن‌ها نحوه تعاملات افراد در جامعه را، یعنی نحوه کار اجتماعی و آنچه به صلاح و فساد آن منجر می‌شود، چندان مورد توجه قرار نمی‌دهند. درعین حال، نقدهایی به این نظریه وارد است؛ از جمله ساده‌سازی‌های بیش از حد نظریه هایک به دلیل ساده‌انگاری در مورد ماهیت انسان و جوامع ساخت انسان، بی‌توجهی به شکل‌گیری گروه‌های ذی‌نفع در اقتصاد، دشواری شناخت قواعد عادلانه بازی، بی‌توجهی به تأثیر منفی نابرابری‌های زیاد در نظم اجتماعی، در نظر نگرفتن امکان وجود قواعد توزیعی مربوط به خود بازی، و در نهایت عدم امکان تصمیم‌گیری بازیگران جامعه آزاد در مورد قواعد لایه‌های عمیق جامعه که سایر قواعد در بستر آن شکل می‌گیرند.

* استادیار، گروه معارف اهل بیت علیهم‌السلام، دانش‌آموخته اقتصاد، عضو هیئت علمی، دانشگاه اصفهان

v.moghadam@ahl.ui.ac.ir، (نویسنده مسئول)، اصفهان، ایران

** کارشناس ارشد اقتصاد اسلامی، دانشگاه اصفهان، m.esmaili269@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۶



کلیدواژه‌ها: هایک، عدالت اجتماعی، نظم خودجوش، قواعد انتزاعی، مسئله هماهنگی.

۱. مقدمه

عدالت اجتماعی مفهومی است که از اندیشه‌های فلسفی نشئت می‌گیرد، اما در زبان روزمره و علوم اجتماعی به‌طور گسترده استفاده می‌شود. در مورد اهمیت عدالت، سخن بسیار گفته شده است، چنان‌که جان رالز، فیلسوف مشهور عدالت، آن را اولین فضیلت نهادهای اجتماعی می‌داند، هم‌چنان‌که حقیقت اولین فضیلت نظام‌های فکری است (Rawls 1971). با وجود این، در مورد چستی آن و چگونگی رسیدن به یک جامعه عادلانه اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد.

مهم‌ترین مشکل محققان (یا طالبان و متقاضیان) عدالت اجتماعی این است که حتی پس از قرن‌ها بحث و گفت‌وگو در مورد آن اختلاف نظرهای قابل توجهی وجود دارد. در یک گروه یا جامعه چرا و چگونه باید منافع و هزینه‌ها را بین افراد تقسیم کرد که منصفانه و عادلانه باشد؟ آیا برابری، مساوات، نیاز (equity, equality, need)، یا اصل دیگری را باید برای تخصیص‌ها به کار گرفت؟ به یقین، پاسخ‌دادن به این سؤالات دشوار است، اما جواب‌دانی است و این مسیری بوده است که برخی از بزرگ‌ترین اندیشمندان تمدن غرب از جمله افلاطون، ارسطو، هابز، لاک، هیوم، روسو، کانت، هگل، مارکس، میل، و رالز در آن گام نهاده‌اند (Jost and Kay 2010).

پاسخ‌دادن به این سؤالات موجب ایجاد نظریات عموماً مناقشه‌برانگیز در زمینه عدالت اجتماعی شده است. این مناقشات نظری را (مانند نیاز، کارایی، استحقاق مبتنی بر وضعیت، توازن اجتماعی) (Konow 2013؛ پبله‌فروش ۱۳۹۷) هم می‌توان از دیدگاه مکاتب گوناگون و هم از نظر اندیشمندان مختلف مطرح کرد. رویکرد اول، درعین سادگی بیش‌تر از رویکرد دوم، باعث تحریف نظریات اندیشمندان جامع‌نگر می‌شد. در عوض، رویکرد دوم نیازمند تسلط نسبی بر منظومه فکری اندیشمند مورد نظر است.

یکی از تأثیرگذارترین منتقدان مفهوم عدالت اجتماعی فردریش فون هایک، از متفکران بزرگ لیبرالیست، است که نظریه جنجال‌برانگیزی در مورد عدالت اجتماعی دارد. وی جلد دوم مجموعه سه جلدی *قانون، قانون‌گذاری و آزادی* را با عنوان *فرعی سراب عدالت اجتماعی* نام‌گذاری کرده است، اما می‌توان گفت که در واقع، در طول همه عمر خود،

منظومه‌ای فکری را تدوین کرده است که یکی از نتایج آن انتقادهای شدید و چندوجهی از قرائت خاصی از عدالت اجتماعی است.

نظریه هایک چند منتقد دارد. مثلاً تبل (Tebble 2009) نقشی را که هایک برای دولت در تأمین حداقل معیشت برای افراد نیازمند قائل است، موجد تناقض در اندیشه‌های هایک می‌داند، زیرا با زیربناهای معرفتی لیبرالیسم کلاسیک وی ناسازگار است. از دیدگاه لوکز (Lukes 1997)، این ایده هایک که عدم موافقت جامعه بر سر ارزش‌ها امکان توزیع براساس یک قاعده اخلاقی را تضعیف می‌کند، محل تردید است، زیرا بسیاری از متفکران معاصر و از همه آن‌ها مهم‌تر، رالز، عدالت را با پلورالیسم ارزشی سازگار می‌دانند. از نظر داسگوپتا (Dasgupta 1982)، هایک معتقد است که پاسخ به مطالبات عدالت اجتماعی به برنامه‌ریزی متمرکز و کاملاً مبتنی بر فرمان نیاز دارد که با آزادی فردی در تعارض است، درحالی‌که حداکثرسازی یک معیار معین از عدالت اجتماعی مستلزم کنارگذاشتن بازار و نظام قیمت‌ها و غلبیدن در دام برنامه‌ریزی مرکزی نیست. نقد شکلار (Shklar 1990: 81-82) آن است که طبق گفته هایک، پی‌آمدهای بازار را مشابه نتایج یک حادثه طبیعی، مانند زلزله یا سیل، نمی‌توان عادلانه و ناعادلانه دانست و کسی را برای وقوع آن سرزنش کرد، درحالی‌که ما انواع فناوری‌ها و برنامه‌های عمومی را برای کاهش بلایای طبیعی و آثار آن‌ها در اختیار داریم که اگر از آن‌ها استفاده نشود، آن را ناعادلانه تلقی می‌کنیم (مثلاً جلوگیری از ساخت خانه در مسیل‌ها یا روی گسل‌ها). دراین صورت، چرا نباید برای کاهش یا جلوگیری از آثار نامطلوب بازارها تمهیدی بیندیشیم؟

مقالاتی به زبان فارسی درمورد اندیشه‌های هایک نگاشته شده است (برای مثال، افشاری ۱۳۹۹؛ جلیلی‌مرند و دیگران ۱۳۹۷؛ خاندوزی ۱۳۹۰؛ نظری ۱۳۸۲)، اما هیچ مقاله‌ای به صورت مستقل به نظریه عدالت اجتماعی هایک و ریشه‌های آن پرداخته است. در این مقاله، برای جبران این خلأ، ابتدا چهارچوبی کلی از اندیشه‌های هایک مطرح شده و در بستر آن، به نقادی اندیشه وی پرداخته شده است. برای این منظور، ابتدا ادوار اندیشه‌ای هایک در طول زمان، سپس نظریات خاص وی در زمینه عدالت اجتماعی مطرح می‌شود و درنهایت، این نظریه با امعان نظر بر ادوار اندیشه‌ای وی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و نقاط قوت و ضعف آن بیان می‌شود.

۲. ادوار اندیشه‌ای هایک

فریدریش هایک (۱۸۹۹-۱۹۹۲) زندگی درازی داشت که از وین شروع و در انگلستان و آمریکا سپری شد. به همین دلیل، او را یک اقتصاددان انگلیسی- اتریشی به‌شمار می‌آورند. تولد وی در وین، که در چند دهه ابتدایی قرن بیستم از مراکز مهم تولید علم در جهان بود، هم‌راه با روح جست‌وجوگرش پای او را به وادی علم باز کرد. دوران دانشجویی خود را، برخلاف سنت‌های رایج امروزی، در رشته‌های گوناگونی گذراند که بعدها به او کمک‌های زیادی در تولید علم کرد. وی در رشته حقوق به تحصیل مشغول شد. سپس، نظرش به روان‌شناسی جلب شد، اما در نهایت اقتصاد را انتخاب کرد که به نظر می‌رسید فرصت‌های شغلی بهتری برایش خواهد داشت (کالدول ۱۳۸۸: ۸۴-۱۷۹). او یکی از رهبران مکتب اتریشی محسوب می‌شود، اما گستره اندیشه‌هایش نشان می‌دهد که باید وی را نظریه‌پرداز اجتماعی و فیلسوفی سیاسی نیز به‌شمار آورد.

او در ابتدا تحت‌تأثیر کتاب *سوسیالیسم میزس* (Mises 1922) قرار گرفت و خود به یکی از نظریه‌پردازان آن تبدیل شد. اولین کتاب خود را در سال ۱۹۲۲، یعنی در سی‌سالگی، با عنوان *نظریه پول و چرخه تجاری* منتشر کرد، اما به تدریج دایره مطالعات و آثارش را گسترش داد، تا آن‌جا که حوزه‌های علوم سیاسی، حقوق، فلسفه، و روان‌شناسی را نیز در بر گرفت. آخرین کتاب مهم وی با عنوان *نخوت مهلک؛ خطاهای سوسیالیسم* در سال ۱۹۸۸ منتشر شد که نشان‌دهنده شصت‌سال کار فکری مستمر اوست.

پیتر بوتکه، اقتصاددان اتریشی و متخصص اندیشه‌های هایک، در مقدمه کتاب *هایک؛ دانش اقتصاد، اقتصاد سیاسی و فلسفه اجتماعی* (Boettke 2013) سفر فکری هایک را شامل چهار دوره می‌داند که هیچ‌یک از آن‌ها کاملاً از دیگری متمایز نیست. او سه دوره اول این ادوار را در کتاب خود بیان می‌کند که در عنوان کتاب هم خود را جلوه‌گر ساخته است.

۱,۲ دوره اول (۱۹۲۰-۱۹۴۵)، دانش اقتصاد

هایک سفر فکری خود را با تعقیب سؤالاتی با ماهیت نظری در رابطه با هماهنگی بین‌زمانی و به‌ویژه نظریه پول و سرمایه آغاز می‌کند. درک این‌که چگونه ارزیابی تقاضای آینده تصمیمات سرمایه‌گذاری حال حاضر را هدایت می‌کند، برای پاسخ‌دادن به سؤال هماهنگی فعالیت اقتصادی در طول زمان بسیار مهم است. هایک بر نقشی که نرخ بهره در تصمیمات سرمایه‌گذاری ایفا می‌کند و نقشی که قیمت در تصمیم‌گیری تولید دارد، تأکید کرد.

هایک و همکاران اقتصاددان اتریشی‌اش آگاهانه در حال تفصیل شاخه خاصی از اقتصاد نئوکلاسیک اولیه بودند که ریشه در هر دو نظریه مطلوبیت ذهنی و محاسبه اقتصادی فردی برحسب مفادیر نهایی داشت، اما چندین عامل اتریشی‌ها، از کارل منگر تا هایک، را از رویکرد نئوکلاسیکی دیگران جدا کرد و این امر در سال‌های بعد آشکارتر شد که موارد ذیل از جمله آن عوامل‌اند:

۱. ذهن‌گرایی تمام‌وکمال که نه تنها ارزش‌ها، بلکه هزینه‌ها و انتظارات را نیز در بر می‌گیرد، ۲. واردکردن زمان حقیقی در تحلیل مبادله و تولید، ۳. لزوم واردکردن عدم اطمینان به محیط اقتصادی و ناآگاهی تصمیم‌گیرندگان در تحلیل حساب‌گری انتخاب، ۴. ماهیت غیرختشای پول، به طوری که اغتشاشات واحد پولی می‌تواند به اغتشاش در الگوهای مبادله، تولید، و توزیع منجر شود، ۵. ماهیت ناهمگن کالاهای سرمایه‌ای دارای چندین کاربرد خاص.

سؤال اصلی اتریشی‌ها چگونگی هماهنگی در اقتصاد توسط هزاران عامل اقتصادی در محیطی آکنده از نااطمینانی در مورد آینده و ناآگاهی از تصمیمات دیگر عوامل است. پاسخ اتریشی‌ها نیروهای بازار در تمام ابعاد خود است. این کارویژه‌داری‌ها قیمت‌ها، سود، و زیان است که به انگیزه‌ها ساختار می‌دهد، اطلاعات را بسیج می‌کند، دانشی را که در سراسر اقتصاد پراکنده می‌شود، کشف می‌کند و مورد استفاده قرار می‌دهد، و محرکی برای نوآوری و بازخوردی برای تصمیم‌گیری‌های بد را فراهم می‌کند که برای هماهنگ کردن برنامه‌های فعالان اقتصادی ضروری است و با این کار، منافع همگانی تخصص‌گرایی مولد ثروت و همکاری اجتماعی مسالمت‌آمیز محقق می‌شود.

نظریه‌های هایک، هرچند در ابتدا با استقبال گروهی از اقتصاددانان روبه‌رو شد و وی را در اوایل دهه ۱۹۳۰ صاحب کرسی تدریس در مدرسه اقتصاد لندن (LSE) کرد، در نهایت از دو جنبه فلسفی و نظری با مقاومت روبه‌رو شد. دلیل آن مصادف شدن این دوره از زندگی هایک با رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ بود که هر اثری در مورد علل ادوار تجاری در آن زمان مهم تلقی می‌شد و در مرکز نظر قرار می‌گرفت. نظریه کینز در زمینه ادوار تجاری در سال ۱۹۳۶ در کتاب *نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول* منتشر شد که از اثرگذارترین کتاب‌های اقتصادی قرن بیستم محسوب می‌شود و دست دولت را برای مداخله در بازار از طریق سیاست‌های مختلف باز می‌کرد. این نظریه کاملاً در قطب مخالف نظریه هایک قرار داشت (دادگر ۱۳۸۳: ۴۹۲). لذا دلالت‌های سیاستی مهمی در زمینه سیاست‌های مناسب دولت

برای برخورد با رکود داشت. درنهایت، نظریه کینز برنده مطلق میدان شد و هایک مدتی به گوشه رانده شد. برخی از کتاب‌های هایک در این دوره عبارت‌اند از *نظریه پولی و ادوار تجاری* (Hayek 1933)، *قیمت و تولید* (Hayek 1931)، *ملی‌گرایی پولی و ثبات بین‌المللی* (Hayek 1937)، *سود، بهره و سرمایه‌گذاری* (Hayek 1939)، و *نظریه محض سرمایه* (Hayek 1940). واضح است که همه آن‌ها کاملاً صبغه اقتصادی دارند.

هایک متوجه شد که رد شدن نظریه‌اش در واقع ریشه‌های فلسفی نیز دارد. لذا برای دفاع از نظریات خود در دفاع از سازوکار بازار پا به دوران دوم زندگی آکادمیک خود گذاشت که مطابق اصول فکری او بود و آگاهی از فلسفه و استدلال‌های فلسفی را برای اقتصاددانان لازم می‌شمرد (دادگر ۱۳۸۳: ۲۵۷).

۲،۲ دوره دوم (۱۹۴۰-۱۹۶۰)، سوءاستفاده از خرد

در اروپای پس از جنگ جهانی اول، اشتیاق زیادی به برنامه‌ریزی مرکزی و ملی کردن صنایع بزرگ وجود داشت. گروهی از متفکران، از جمله اسکار لانگه اقتصاددان، ادعا می‌کردند که می‌توان نوعی سوسیالیسم بازار را ارائه کرد که با استفاده از ابزارهای قیمت‌گذاری، بازار در نظام‌های سوسیالیستی کارآیی و عدالت بیشتری در مقایسه با نظام بازار آزاد (سرمایه‌داری) به‌ارمغان آورد. هایک مدعی بود که مدیران در یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده مرکزی می‌توانند از طریق افزایش و کاهش موجودی کالا بر عرضه و تقاضا نظارت داشته باشند. هایک احساس کرد که اگر دفاع وی از بازار به نفع مداخله‌های توصیه‌شده توسط کینز کنار گذاشته می‌شود، در واقع به دلیل نظریات اقتصادی دارای ریشه فلسفی سوسیالیست‌هاست که زمینه قبول نظریات کینز به‌عنوان یک سیاست حداقلی از دخالت در بازار را فراهم می‌آورد. هایک با مطرح کردن خود در مقام یک متفکر اجتماعی تلاش کرد تا نشان دهد که عقل و خرد انسانی قدرتی ندارد که بتواند با حذف کنش انسانی عوامل اقتصادی بسیار زیاد که موجب شکل‌گیری بازار می‌شوند، به شبیه‌سازی بازار با تمام پیچیدگی‌های آن پردازد و نوعی از برنامه‌ریزی مرکزی را جانشین آن کند. مدعیان چنین امری در واقع به دنبال سوءاستفاده از خرد انسانی هستند که درنهایت به شکل‌گیری حکومت‌های تمامیت‌خواه منجر می‌شود، زیرا برنامه‌ریز به تحمیل ارزش‌هایی بر مردم مجبور است که در واقع وجود ندارند و درنهایت، آزادی‌های آنان را محدود می‌کند (باتلر ۱۳۸۷: ۱۳۳). معروف‌ترین کتاب هایک در این دوره *راه بردگی* (Hayek 1944) است که عنوان آن گویای چکیده اندیشه

ارائه نظریه عدالت اجتماعی هایک ... (وحید مقدم و مرجان اسماعیلی کلباسی) ۳۸۵

اوست و با کتاب مجموعه مقالات *ضد انقلاب علم*؛ مطالعاتی در مورد سوءاستفاده از خرد (Hayek 1952) دنبال شد.

هایک در این کتاب به مسئله علم‌گرایی در علوم اجتماعی می‌پردازد، جایی که محققان سعی در استفاده از روش‌ها و ادعاهای یقین‌عینی برگرفته از علم سخت دارند و این واقعیت را نادیده می‌گیرند که در علوم سخت تلاش می‌شود تا عامل انسانی و تلاش علوم نرم برای درک کنش انسان از مطالعه حذف شود. این مجموعه مقالات نقدی گزیده بر استفاده بیش از حد از روش‌های علوم طبیعی در مطالعات اجتماعی است. این نقدها در ساحت اقتصاد بر برنامه‌ریزی مرکزی اقتصادی، یعنی ساخت‌گرایی عقلانی دولت‌داری، وارد می‌شد که قاعدتاً کینز و سیاست‌های اقتصادی کینزی را هم در بر می‌گرفت، هرچند دایره نقدشدگان هایک بسیار گسترده است و شامل افرادی چون کانت، هگل، مارکس، راسل، و... می‌شود، زیرا وی معتقد است که شوق گسترده به سوسیالیسم و برنامه‌ریزی مرکزی صرفاً با ملاحظات اقتصادی ناممکن است و ریشه‌های آن را باید در ایده‌های گذشته یافت.

خلاصه اندیشه این دوره برجسته‌سازی محدودیت دانش بشری برای دخالت در جامعه است.

۳،۲ دوره سوم (۱۹۶۰-۱۹۸۰)، اهمیت قواعد انتزاعی رفتاری در اداره جوامع

دوره دوم، به دلایلی در عمل ناتمام باقی ماند، اما به دو برنامه پژوهشی جسورانه‌ای تبدیل شد که ابتدا متفاوت باهم، ولی بعدها مرتبط باهم بود (کالدول ۱۳۸۸: ۳۲۸). برنامه اول که ادامه راه بردگی است، با کتاب‌های منشور آزادی^۱ (Hayek 1960) و مجموعه سه‌جلدی *قانون، قانون‌گذاری و آزادی*؛ گزارشی جدید از اصول آزادی‌خواهانه عدالت و اقتصاد سیاسی^۲ (از این پس، این مجموعه با اختصار *LLL* آورده می‌شود) به اوج رسید. برنامه دوم به انتشار *نظم حسی* (Hayek 1952) و مقالات بعدی منجر شد. کالدول معتقد است که هایک به این دلیل پروژه سوءاستفاده از خرد را کنار گذاشت که فکر می‌کرد راه جدیدی برای غلبه بر حریفان یافته است که حاوی رویکردهای جدید ایجابی است، چراکه مثلاً در منشور آزادی نقش ناقد را کنار می‌گذارد و به هم‌آوردی منتقدانش، برای ارائه نهادهای سیاسی و اقتصادی بدیل برنامه‌ریزی مرکزی و سوسیالیسم بازار، پاسخ مثبت می‌دهد (کالدول ۱۳۸۸: ۳۳۱، ۳۷۲).

در این کتاب، هایک تفسیری از امکان‌پذیری تمدن به‌واسطه اصول بنیادین آزادی را ارائه می‌دهد و این اصول و تمدن حاصل از آن را پیش‌نیاز رشد اقتصادی و خلق ثروت می‌داند. گستره این آزادی به‌نحوی است که دخالت دولت در اقتصاد به‌بهبود تأمین عدالت اجتماعی آن را مخدوش می‌کند و در نتیجه، باعث ضربه‌زدن به رشد اقتصادی و ثروت نیز می‌شود. به همین خاطر، طبق عنوان جلد دوم مجموعه *LLL* دخالت‌های دولت برای تحقق عدالت اجتماعی سرابی بیش نیست (Narveson 1980: 325)، چراکه «در جامعه آزاد، دولت، امور انسان‌ها را اداره نمی‌کند، بلکه در میان انسان‌هایی که امور خود را اداره می‌کنند، اجرای عدالت می‌کند» (لیپمن، به‌نقل از هایک ۱۳۹۲: ۱۲).

اداره جامعه یا اجرای عدالت، با توجه به محدودیت دانش بشری، چگونه است؟ پاسخ هایک اهمیت قواعد انتزاعی است که همه، از جمله دولت، به اطاعت از آن ملزم‌اند (توحیدفام ۱۳۹۱) که در بخش نظریه عدالت هایک بیش‌تر به آن خواهیم پرداخت.

۲،۴ دوره چهارم (۱۹۸۰ به بعد)، انسان‌شناسی فلسفی

پس از ۱۹۸۰، هایک وارد آخرین دوره سفر فکری خود شد که تا زمان مرگ وی در سال ۱۹۹۲ ادامه یافت. اوج این دوره با انتشار کتاب *نخوت مهلک؛ خطاهای سوسیالیسم* در سال ۱۹۸۸ همراه بود. کارهای وی در این مدت نه‌تنها چالشی در برابر توسعه تفکر اقتصادی توسط جان مینارد کینز و اُسکار لانگه بود، بلکه برای نظریه‌پردازان گسترده اجتماعی مانند کارل مارکس، زیگموند فروید، و کارل پولانی نیز چالش‌برانگیز بود. هرچند ایده‌های مطرح‌هایک در این کتاب هنوز به‌اندازه کافی مورد بحث و مذاقه قرار نگرفته است. به دو دلیل از بررسی تأثیر این دوره بر آرای هایک در باب عدالت اجتناب می‌کنیم. اولاً، این دوره پس از انتشار کتاب *سراب عدالت اجتماعی* است، لذا تأثیری بر آرای عدالت اجتماعی طرح‌شده این کتاب ندارد. ثانیاً، کتاب به‌کمک یک ویراستار در دوران کهن‌سالی هایک نوشته شده و این ادعا مطرح شده است که برخی از آرای طرح‌شده در آن معلوم نیست به هایک تعلق دارد یا به ویراستار کتاب (see Ebenstein 2003: Ch. 10).

۳. مسئله عدالت اجتماعی و انتقاد هایک از آن

عدالت اجتماعی معمولاً با عدالت در توزیع یا در اصطلاح با عدالت توزیعی شناخته می‌شود. عدالت اقتصادی دو بخش عمده عدالت توزیعی و عدالت معاوضی دارد. عدالت

معاوضی به معنای عادلانه بودن روابط بین انسان‌ها، از جمله در خرید و فروش و هر نوع قرارداد، است، اما عدالت توزیعی به معنای منصفانه بودن یا اخلاقی بودن توزیع هزینه‌ها (مثل مالیات) و منافع بین اعضای جامعه است؛ مثلاً آیا GDP بین اعضای جامعه عادلانه، با هر تعریفی از عدالت، تقسیم می‌شود؟

از آن‌جاکه هایک عمدتاً با سوسیالیست‌ها درگیر بود، منظور وی از عدالت اجتماعی همان عدالت توزیعی است. این نوع عدالت به بررسی تخصیص‌های پس از تولید بین افراد جامعه می‌پردازد و نه به تخصیص‌های ناشی از فرایند تولید، در حالی که دومی می‌تواند موضوع عدالت واقع شود، اولی از دایره عدالت خارج است، زیرا از نظر هایک «عدالت از اوصاف رفتار انسانی است» (هایک ۱۳۹۲: ۵۳) و نه وصف نتایج این رفتار و هدف قانون، باید ایجاد زمینه و انگیزه برای رفتارهای عادلانه باشد (Hayek 1976: 32).

باتوجه به این‌که از نظر هایک رفتار عادلانه فقط در حوزه رفتارهای اثرگذار بر دیگران معنا دارد، وی در پی یافتن قواعد رفتار عادلانه در حریم عمومی است. او این قواعد را به دو بخش حقوق خصوصی (شامل آزادی و مالکیت خصوصی) و حقوق کیفری تقسیم می‌کند. در نتیجه، عدالت یعنی قواعدی که نشان می‌دهند چگونه با دیگری مبادله (حقوق خصوصی) و مرادده (حقوق کیفری) کنیم. از آن‌جاکه قواعد رفتار عادلانه بدون در نظر گرفتن نتیجه نهایی یا موقعیت مطلوب وضع می‌شود، تمام این قواعد ماهیت سلبی دارند و رفتار و هدف خاصی را توصیه نمی‌کنند، بلکه افراد را از نوعی تعامل و رفتار بازمی‌دارند (ibid.: 36). اصول رفتار فردی عادلانه از نظر هایک همان اصول سه‌گانه هیوم است: ثبات و احترام به حقوق مالکیت، انتقال توأم با رضایت، و پای‌بندی به پیمان‌ها (ibid.: 40).

اما هایک به عدالت اجتماعی نگاهی توأم با سوءظن دارد و ریشه عمیق آن را در نگاه بدوی به پدیده‌های طبیعی و اجتماعی می‌داند (Ikeda 2013: 36)، چراکه انسان بدوی با نظم پیچیده بازار و کارکرد اساسی آن در زندگی اجتماعی آشنایی نداشت. در نتیجه، برخی برای بازار نوعی شخصیت قائل می‌شوند که گویی رفتارهای وی موجب زیان عده‌ای و منفعت عده‌ای دیگر شده و شایسته قضاوت اخلاقی است (Hayek 1976: 62-63). در ادامه، انتقاد هایک از عدالت اجتماعی با تمرکز بر نقاط قوت آن شرح داده می‌شود.

۱,۳ انتقاد هایک از عدالت اجتماعی

چنان‌که گفته شد، هایک کار خود را در مقام اقتصاددان صرف شروع کرد، اما به تدریج به عنوان یک فیلسوف اجتماعی دست به قلم برد. وی اصولاً یک نظریه‌پرداز لیبرالیست یا

لیبرترین (اختیارگرا یا آزادی‌مدار) است که مبنای نظریه‌هایش انسان‌های آزادی هستند که در طی زمان، یک جامعه بزرگ (great society) را تشکیل داده‌اند که در آن نظم خودجوش، مفهومی نزدیک به دست نامرئی آدام اسمیت، نقش اساسی را ایفا می‌کند. منظور هایدک از جامعه بزرگ چیزی بیش‌تر از جامعه بزرگ تجاری اسمیت است، چراکه از آن با عناوین تمدن، تمدن آزاد، و حتی تمدن ما یاد می‌کند.

از نظر هایدک، درک جوامع بازارها و نظام‌های حقوقی که بازارها به‌منزله نمونه‌هایی از «نظم خودجوش» در آن جای گرفته‌اند، بسیار مهم است. نظم‌های خودجوش را باید از نظم‌هایی که عامدانه و برای رسیدن به یک هدف معین طراحی می‌شوند (فعالیت رایج در سازمان‌ها) متمایز کرد. جوامع، بازارها، و نظام‌های حقوقی شامل گروه عظیمی از افراد با ترجیحات و اگرچه به‌دنبال اهداف مختلف‌اند، برخلاف سازمان‌ها، قابل تأسیس نیستند، بلکه در نتیجه فرایندهای تکاملی که به‌صورت عامدانه برای یک هدف معین طراحی نشده‌اند، ظاهر می‌شوند. از منظر هایدک منشأ این نظم چیست؟ هایدک معتقد است که دولت به‌علت نیاز به تأمین امنیت و حفاظت از دارایی‌ها به‌وجود می‌آید. به‌محض ایجاد مبادلات پیچیده در جامعه نیاز به ایجاد نظم احساس می‌شود (Meiklejohn 1978: 180-183).

قواعد و اصول نهادی شکل‌دهنده چنین نظم‌های خودجوشی می‌تواند همکاری بین دنبال‌کنندگان اهداف مختلف را تضمین کند و از زیرسلطه‌رفتن آزادی مشروع افراد به ترجیحات غالب دیگران جلوگیری کند. بنابراین، نظم‌های خودجوش سازگار با آزادی تنها نظم‌هایی هستند که با قواعدی حقوقی اداره می‌شوند که برای گستره‌ای از پی‌آمدهای نامشخص گشوده‌اند و به‌صورت هدف‌مند و عامدانه برای حاصل کردن یک هدف یا وضعیت معین طراحی نشده‌اند.

اقتصادهای بازار آزاد به‌صورت نظم‌های خودجوش توسعه می‌یابند و نظم اقتصادی مناسب جامعه آزادند. پی‌آمدهای توزیعی آن‌ها سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی نشده‌اند و توسط هیچ طراحی عامدانه‌ای هدایت نمی‌شوند. بنابراین، نکته اصلی هایدک در کتاب *سراب عدالت اجتماعی* آن است که پی‌آمدهای بازارها را نمی‌توان عادلانه یا ناعادلانه خواند، زیرا بازار با یک قصد و هدف واحد کنش نمی‌کند و اصلاً کنش‌گر نیست. بنابراین، صفت اخلاقی عادلانه و ناعادلانه نمی‌تواند برای نتایج توزیعی بازار به‌کار رود. «فقط رفتار انسان را می‌توان عادلانه یا ناعادلانه خواند» (Hayek 1976: 31).

از نظر هایک، «اگر اصطلاحات [عادلانیه یا ناعادلانیه] را در مورد یک وضعیت امور به کار ببریم، فقط تا جایی بامعناست که کسی را مسئول ایجاد یا تحقق آن بدانیم» (ibid.). این گفته عواقب گسترده‌ای دارد. هایک این نکته را دو صفحه بعد بار دیگر تکرار می‌کند:

از آن‌جا که تنها موقعیت‌های خلق‌شدن توسط اراده انسانی می‌توانند عادلانه یا ناعادلانه نامیده شوند، خصوصیات ویژه یک نظم خودجوش نمی‌تواند عادلانه یا ناعادلانه باشد: اگر این نظم خودجوش نتیجه عامدانه یا تدارک‌دیده‌شده کنش کسی نباشد... نمی‌توان آن را عادلانه یا ناعادلانه خواند (ibid.: 33).

بازارها مطمئناً نظم‌های خودجوش هستند، هم از نظر توسعه در طول زمان و هم از نظر طرز کارشان در هر نقطه از زمان. با این حال، حتی اگر هیچ کنش‌گر انسانی منفردی پی‌آمدهای فرایندهای کاتالاکتیکی آن‌ها را قصد نکرده باشد، این پی‌آمدها همواره در بستر یک چهارچوب قانونی و نهادی خاص حاصل می‌شوند که افرادی خاص واقعاً در قبال تداوم حیات آن‌ها مسئول‌اند. تعیین ترتیبات قانونی و نهادی و هم‌چنین توزیع خاص دارایی‌ها ممکن است نظم خودجوش بازار را به سمت ایجاد پی‌آمدهای توزیعی خاصی سوق دهد (به عنوان مثال، نابرابری‌ها یا زیان‌ها و تبعیض علیه گروه‌های خاصی از افراد) که با پیش‌شرط‌های حقوقی و نهادی متفاوت چنین نتایجی به بار نمی‌آید.

برای مثال، اگر یک نظم حقوقی علیه گروه‌های اجتماعی، نژادی، یا مذهبی خاصی تبعیض قائل شود و آن‌ها را از به دست آوردن شغل‌هایی که دارای درآمد یا شأن اجتماعی بالاتر است محروم کند یا مانع آن‌ها از دست‌یابی به حقوق مالکیت شود، الگوی توزیع اجتماعی و اقتصادی ناشی از نظم خودجوش بازار تحت چنین فروضی قطعاً منعکس‌کننده این تبعیض‌های اولیه و در نتیجه، بی‌عدالتی در پیکربندی اولیه نظم حقوقی و نهادی است که فعالیت‌های بازار در آن تعبیه شده است.

تاریخ طولانی مفهوم عدالت اجتماعی آن را به عنوان وصف رفتارهای انسانی می‌پذیرد، نه موقعیت‌های افراد حاصل از فرایند بازار (ibid.: 62). در بازار، هرکسی آزاد است تا از دانش خود برای رسیدن به اهداف خود استفاده کند و این یعنی نظم اقتصادی جامعه آزاد. در این صورت، مفهوم عدالت اجتماعی لزوماً تهی و بی‌معناست. چون در آن اراده هیچ‌کس نمی‌تواند درآمدهای نسبی افراد مختلف را تعیین یا از آن‌ها جلوگیری کند، چراکه تا حدی تصادفی‌اند (ibid.: 69). البته هایک به سرنوشت کسانی که نمی‌توانند در بازی بازار مشارکت کنند، بی‌اعتنا نیست. دولت می‌تواند به عنوان یک وظیفه اخلاقی یا یک کالای عمومی از

همه افراد جامعه در برابر محرومیت شدید به شکل حداقلی از درآمد برای همه حمایت کند (هایک ۱۳۹۲: ۱۳۱).

از نظر هایک، عدالت قائم به ارتقای هیچ هدف خاصی مانند آسودگی از فقر، برابری مادی، و... نیست، بلکه قائم به حفظ این نظم انتزاعی است که اساساً توسط نظام بازار ایجاد می‌شود. این نظم است که مردم را قادر به تعامل با یکدیگر و مبادله داوطلبانه کالاها و خدمات مختلف می‌کند؛ آن‌هم بدون فرمان‌دهی بنگاهی مرکزی که اهداف آن‌ها را از لحاظ مشروعیت اجتماعی و ارزشی موردواکاوی قرار دهد. چنین مداخلاتی تحت‌تأثیر ایدئال‌های قبیله‌ای تحریک می‌شوند که در یک جامعه بسته و کوچک وجود دارند، نه در یک جامعه باز و جامعه خیلی بزرگ. فلسفه زیست واقعاً اجتماعی برای مورد دوم تنها براساس ایده مبادله آزاد بین گروه‌های مختلف محقق می‌شود و نه در چهارچوب تحریک همه برای یک هدف مشترک (Narveson 1980: 325).

نتیجه آن‌که اگر درک‌هایکی از عدالت را به‌عنوان ویژگی کنش‌های عامدانه انسانی به‌کار بگیریم، می‌توانیم پی‌آمدهای توزیعی فرایندهای بازار و وضعیت امور ایجادشده توسط آن‌ها را در برخی مواقع ناعادلانه بخوانیم. بنابراین، می‌توان مطالبه اصلاح آن تحت عنوان عدالت را طرح کرد؛ زمانی که پیش‌شرط‌های حقوقی و نهادی شکل‌دهنده پی‌آمدهای بازار رعایت نشده باشند یا افراد مسئول در ایجاد چنین پیش‌شرط‌هایی در انجام دادن مسئولیت خود قصور کرده باشند.

۴. ارزیابی نظریه عدالت هایک

در این بخش، ابتدا سوءخوانش‌ها در فهم درست نظریه هایک، سپس دلالت‌های نظریه‌پردازی وی، و در پایان نقاط ضعف این نظریه بیان می‌شوند که می‌توانند خطوط جدیدی برای توسعه و تکمیل نظریه باز کنند.

۱،۴ نقاط قوت و دلالت‌های نظریه عدالت هایک

درابتدا لازم است تا به سوءخوانش‌هایی اشاره شود که به‌نوعی حتی در مقالات انگلیسی مبنای نقد نظریه عدالت اجتماعی هایک و دیگر اندیشه‌های وی قرار گرفته‌اند.^۳ هایک، برخلاف آن‌چه برخی می‌پندارند، مخالف عدالت اجتماعی نیست، بلکه قرائت سوسیالیستی از آن را نقد و قرائت دیگری را جای‌گزین آن می‌کند. برای بیان سمت‌وسوی دیدگاه هایک

در این مجموعه کتاب باید به عبارتی اشاره کرد که روی جلد کتاب وی آمده است: «گزارشی جدید از اصول آزادی خواهانه در مورد عدالت و اقتصاد سیاسی». مخالفت با عدالت توزیعی هم سو با سایر نظریات وی در مخالفت با سوسیالیسم است که به عنوان یک مدافع بازار آزاد دهه ها تلاش کرد تا نقاط ضعف برنامه ریزی یا دخالت عمیق دولت در اقتصاد را نشان دهد. برای نمونه، هایک سوسیالیسم را با اخلاق قبیله ای و مخالف با اهداف جامعه بزرگ خود موافق می داند: «سوسیالیسم صرفاً عرض اندام دوباره آن اخلاق قبیله ای است که ضعف تدریجی اش پیش روی به سمت جامعه بزرگ را ممکن ساخته بود» (هایک ۱۳۹۲: ۱۹۴). در زمینه عدالت هم، به نفی هم بستگی کامل بین استحقاق و تلاش با درآمد می پردازد. البته این گفته به معنای قطع ارتباط کامل آن ها نیست، اما تحولات بازار ممکن است به صورت غیرعادانه موجب سود بردن برخی و زیان کردن برخی دیگر شود، چنان که مثلاً کشف اتفاقی یک سفره عظیم نفتی موجب کاهش ارزش سهام شرکت های نفتی و کاهش ثروت دارندگان این سهام می شود.

عدالت اجتماعی به معنای عدالت توزیعی موجب کاهش انگیزه فعالان اقتصادی و تضعیف روحیه مسئولیت پذیری عوامل اقتصادی می شود، چرا که نتیجه تلاش و ریسک پذیری افراد سهم همه جامعه خواهد شد، در حالی که تمرکز بر قواعد بازی و به هم زدن آن در طول بازی باعث تمرکز افراد بر خود بازی و نه تلاش در جهت تغییر قواعد یا ایجاد قواعدی برای توزیع عواید بازی پس از پایان آن می شود. البته در انتهای بازی ممکن است طبق ایده تکامل معلوم شود که برخی از قواعد نتوانسته اند به پی آمدهای مطلوب منجر شوند که در این صورت، امکان تغییر آن ها بر اساس توافق وجود دارد. مثلاً قوانین بازی فوتبال طی بیش از صد سال تکامل یافته است تا به بازی جذاب تری بینجامد. بر همین اساس، عادلانه دانستن قواعد بازی و نه پی آمدهای بازی اتفاقاً باعث تلاش بیش تر و کسب منافع اقتصادی از شایستگی ها می شود.

بر این اساس، به نظر می رسد که هایک و اتریشی ها نقطه عزیمت مناسبی برای نظریه پردازی انتخاب کرده اند؛ یعنی اعتقاد به اصالت سازوکارهای بازاری برای توزیع منافع ناشی از مبادلات و تقسیم کار در اقتصاد و حمله به سوسیالیسم از این زاویه. از این زاویه حمله وی به عدالت توزیعی موفق است. این رویه، به صورت ضمنی، هم در دانش اقتصاد نئوکلاسیک به کار می رود و هم در کتب اقتصاد خرد درسی رعایت می شود؛ یعنی در ابتدا، مفاهیم وابستگی متقابل و منافع ناشی از تجارت بیان می شود که زمینه را برای بحث از بازار

و نیروهای آن، یعنی عرضه و تقاضا، فراهم می‌کند. در ادامه، اثبات می‌شود که بیش‌ترین کارآیی اقتصادی در بازار ایدئال، یعنی بازاری بدون دخالت دولت، بدون آثار جانبی، بدون قدرت بازار (مثلاً انحصار خرید)، دارای تقارن در اطلاعات، و... رقم می‌خورد (see Mankiw 2021). پس از معرفی شکست‌های بازار، در زمینه راه‌های جبران این شکست صحبت می‌شود. این گام‌ها کاملاً منطقی‌اند و قاعدتاً مناقشات علمی دیگری در زمینه مقایسه مزایا و محدودیت‌های برنامه‌ریزی مرکزی یا نظام بازار در تخصیص منابع نیستند، بلکه در تکمیل این مباحث و تصحیح فرض‌های نظریه‌هایند.^۴

بحث بعدی در مورد دلالت‌های نظریه‌های یک برای هر نظریه‌پرداز عدالت اجتماعی است. چنان‌که گفته شد، زیربنای فکری نظریه عدالت هایدک در طول حداقل چهار دهه (از زمان انتشار اولین کتاب هایدک در سال ۱۹۲۹ تا اولین جلد مجموعه سه‌جلدی *LLL* در سال ۱۹۷۲) و پس از پشت‌سر گذاشتن سه دوره مطالعاتی وی توسعه یافته‌اند. ارائه چنین ایده‌هایی در دوره اول (دوره دانش اقتصاد) ممکن نبود، زیرا صحبت از عدالت در عمل بحث از اجتماع و نحوه شکل‌گیری آن و نیروهای مؤثر در آن است. اقتصاددانان معمولاً بازار را مفروض می‌گیرند و به دنبال حداکثرسازی بیش‌تر رفاه برمی‌آیند، اما این‌که بازار و اقتصاد در معنای عام آن چه نقشی را در اقتصاد ایفا می‌کند یا باید ایفا کند، از حوزه اندیشه اقتصادی خارج است. این نکته تاحدی روشن است، اما نکته‌ای که کم‌تر بدان توجه می‌شود، اهمیت بحث اقتصاد در نظریه‌پردازی عدالت است. آیا یک فیلسوف اجتماعی بدون آشنایی عمیق با نظام بازار یا بدیل‌های آن و ترتیبات نهادی لازم برای عملکرد هر کدام قادر به نظریه‌پردازی عدالت خواهد بود؟ از آن‌جاکه عدالت اقتصادی جنبه مهمی از عدالت اجتماعی را تشکیل می‌دهد، باز هم پاسخ منفی است، زیرا هر نظریه‌ای در باب عدالت باید ابتدا موضع خود را در مورد نظام اقتصادی روشن کند. این پاسخ حتی می‌تواند نوع نظام سیاسی و سایر نظام‌های حاکمیتی را تاحدی روشن کند. هایدک در دوره سوم به چنین دانشی دست می‌یابد.

نقش دوره دوم چیست؟ در این دوره، هایدک به دنبال نقد طرف‌داران جاه‌طلب برنامه‌ریزی و سوسیالیسم بازار بود، اما موضع انتقادی وی بدون ارائه یک الگوی بدیل نقدهایی را متوجه خود او کرد. مثلاً کینز، پس از مطالعه کتاب *راه بردگی*، از هایدک خواست تا دخالت بد دولت را از دخالت خوب آن مشخص کند، زیرا کتاب وی هیچ ایده مشخصی را در این زمینه ارائه نمی‌دهد (کالدول ۱۳۸۸: ۳۶۹).

۲,۴ نقاط ضعف نظریه

براساس آنچه گفته شد، جای تعجب است که نقطه قوت نظریه هایک اتفاقاً شروع نقاط ضعف آن است. شاید با مقداری تسامح بتوان گفت که لیبرالیسم هایکی آنقدر ایدئال و دارای فرضیات ساده‌کننده زیاد است که می‌توان آن را نوعی لیبرالیسم تخیلی دانست (مشابه سوسیالیسم تخیلی که مارکس به درستی برخی از سوسیالیست‌ها را با آن موردطعن قرار داد). به بیان دیگر، نظریه و شاید به بیان بهتر، ابرنظریه (grand theory) هایک در زمینه جامعه بزرگ و تحولات آن هنوز فاصله زیادی تا توضیح کامل همه ادوار تاریخ اقتصادی غرب دارد.^۵

اولین مشکل نظریه هایک به اساسی‌تر دانستن قضاوت عادلانه در مورد یک کنش در قبال قضاوت عادلانه در مورد یک موقعیت اشاره دارد (Macleod 1983). به بیان ساده‌تر، قضاوت در مورد قواعد بازی از قضاوت در مورد نتیجه بازی بنیادی‌تر است و تازمانی که قواعد بازی رعایت شود، قضاوت نتیجه بازی نادرست است. در این که چگونه می‌توان فهمید قواعد بازی عادلانه‌اند، ظاهراً همین که مردمانی آزاد در شرایط برابر به ایجاد قواعد می‌پردازند، برای عادلانه‌دانستن آن‌ها کفایت می‌کند، ولی آزادی افراد برای عادلانه‌دانستن قواعد بازی کفایت نمی‌کند، زیرا طراحی بازی به داشتن دانش در مورد تعاملات بازی‌کنان در بستر بازی نیز بستگی دارد، چراکه عموم افراد پی‌آمد بازی را مورد ارزیابی قرار می‌دهند و نه خود قواعد را و تا زمانی قواعد را به رسمیت می‌شناسند که به پی‌آمد مطلوب آنان منجر شود.

شاید به این دلیل است که رالز (Rawls 1971) در نظریه مشهور خود، به نام «عدالت به مثابه انصاف»، در همان ابتدا با استفاده از مفهوم «پرده جهل» به دنبال ارزیابی افراد از نتایج بازی در یک شرایط مساوی و قبل از ورود به دنیا می‌گردد. وی با یک آزمایش فکری وضع نخستینی را در نظر می‌گیرد که در آن شهروندان آزاد و عاقل در پس پرده جهل، یعنی زمانی که افراد نمی‌دانند در زندگی واقعی در کدام موقعیت اجتماعی قرار خواهند گرفت، درباره مفهومی از عدالت توافق می‌کنند که در آن، حقوق و تکالیف پایه‌ای و نحوه تقسیم مزایای اجتماعی تعیین می‌شود (توانا ۱۳۸۹). نظریه رالز در نهایت ارتقای منافع افراد کم‌بهره جامعه را توصیه می‌کند. یعنی هر سیاستی که به بهبود وضعیت آن‌ها منجر شود، حتی اگر نتیجه آن افزایش نابرابری باشد، اجراشدنی است.^۶

با مطرح شدن بحث نابرابری، نقد دوم به نظریه‌هایک (و احتمالاً رالز) وارد می‌شود. نظریه‌های سوسیالیستی عدالت به دنبال کاهش نابرابری‌اند و هرچند آن را از مسیر نادرستی دنبال می‌کنند، اصل آن دغدغه ارزش مند و قابل توجه است، زیرا یکی از صفات غریزی انسان را نشان می‌دهد که علاوه بر این که به دنبال منافع خویش است (چنان که نظریه اقتصاد جریان اصلی فرض می‌کند)، از نابرابری زیاد نیز می‌گریزد. نظریه‌های لیبرالیستی عدالت در مورد رابطه بین نابرابری‌های اجتماعی و نظم اجتماعی سکوت کرده‌اند. مطالعات آزمایشگاهی زیادی تقریباً اثبات کرده‌اند که انسان‌ها نابرابری‌گریزند (Inequity Aversion). بسیاری از اقتصاددانان تأثیرگذار از جمله آدام اسمیت، گری بکر، کنت آرو، پل ساموئلسون، و آمارتیا سن اشاره کرده‌اند که مردم اغلب به فکر رفاه دیگران نیز هستند و این واقعیت می‌تواند پی‌آمدهای اقتصادی مهمی داشته باشد (Fehr and Schmidt 2006). نابرابری‌گریزی به طور کلی با مشاهدات رفتاری در سه آزمایش استاندارد اقتصادی بازی دیکتاتور، بازی اولتیماتوم، و بازی اعتماد سازگار است (برای مثال، بنگرید به کارترایت ۱۳۹۷). به علاوه، مطالعاتی وجود دارند که وجود رابطه بین نابرابری‌گریزی یا به طور عام‌تر ترجیحات اجتماعی و نظم اجتماعی را نشان می‌دهند (Gächter 2014).

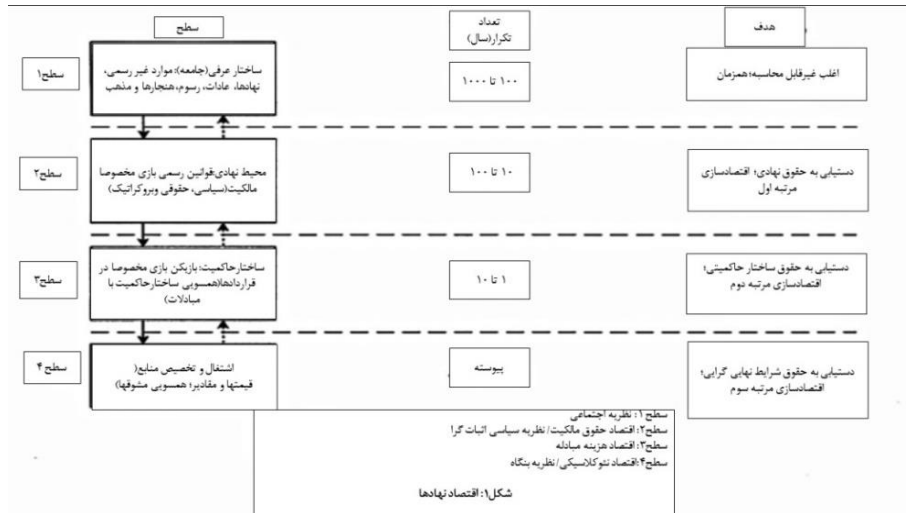
علاوه بر نقد انسان‌شناختی بالا، نقد دیگری هم از این زاویه می‌توان به انسان اقتصادی وارد کرد. در تحلیل‌هایک فرض شده است که انسان‌ها فردی و اتمی بوده‌اند (مانند اتم‌های به اصطلاح نجیب) و تنها به دنبال منافع فردی خود هستند. اساساً رفاه عمومی نیز در نظر هایک بر اثر دست‌یابی به اهداف شخصی حاصل می‌شود: «در جامعه آزاد، خیر عمومی اساساً عبارت است از آسان کردن پی‌گیری اهداف فردی ناشناخته» (Hayek 1976: 2, 1). مری داگلاس (Douglas 1986)، براساس مطالعات مردم‌شناختی خود، ویژگی خاصی برای تعاملات انسان‌ها پیدا می‌کند. انسان‌ها در تعاملات خود مرتب به دنبال گروه‌بندی و طبقه‌بندی (classification) هستند، زیرا این امر در صرفه‌جویی در هزینه‌های اطلاعاتی جهانی پر از نااطمینانی و هزینه‌بری جمع‌آوری اطلاعات برای عامل اقتصاد، که با محدودیت‌های شناختی مواجه است، نقش مهمی دارد. این تغییر چنان اهمیت دارد که جان لندا (Landa 2005; Landa 2016: 180-182) مفهوم «homo classificus» را در مقابل مفهوم «homo economicus» آورده است و با مطرح کردن رویکرد نهاد به‌مثابه طبقه‌بندی در برابر رویکرد به‌مثابه قاعده معروف، از آن برای توسعه در اقتصاد هزینه مبادله استفاده می‌کند. آزمایش‌های اقتصادی نشان می‌دهند که تعلق حتی به گروه‌هایی که به صورت کاملاً

دلخواه و القاشده از خارج تشکیل شده‌اند، می‌تواند بر رفتار افراد اثر بگذارد، درحالی‌که مطابق نظریه اقتصادی، انسان اقتصادی رفتار خود را منوط به وابستگی گروهی خود یا دیگر افراد نمی‌کند (Chen and Li 2009).

این فرض تحلیل‌های هایک را از جهتی به‌چالش نمی‌اندازد، زیرا او عقلانیت کامل را برای عوامل اقتصادی فرض نمی‌کند، اما از جنبه دیگر، انسان‌ها در تعقیب منافع فردی خود مرتب ائتلاف تشکیل می‌دهند و با ائتلاف‌های دیگر مقابله می‌کنند که این امر به‌نوعی مفهوم جامعه طبقاتی را به‌ذهن متبادر می‌کند. در چنین شرایطی، لاجرم قدرت هم وارد تعاملات اقتصادی می‌شود و وزن‌کشی گروه‌های ذی‌نفع که به‌دنبال منافع فردی خودند (مانند پزشکان، پرستاران، استادان دانشگاه، و...) در جامعه نه یک استثنا، بلکه یک قاعده خواهد بود. این واقعیت موجب می‌شود که برخی از نتایج اقتصادی و نه عمده آن‌ها محصول طراحی عامدانه و قابل‌مدلسازی باشد. بخشی از ناکامی‌های بازار در ادبیات امروز اقتصادی شناخته شده است که اتفاقاً پس از انتشار *LLL* توسعه یافته‌اند. شکست بازار در زمان انحصار، تأمین کالاهای عمومی، وجود اطلاعات نامتقارن، و آثار جانبی نمونه‌هایی از این دست‌اند و احتمال افزایش این موارد با واقعی‌تر کردن فرضیه‌های نظریه‌های اقتصادی بعید نیست.

نقد دیگر به نظریه هایک آن است که او تصور می‌کند همه قواعد توزیعی به پی‌آمد بازی مربوط می‌شوند، درحالی‌که قواعد توزیعی مربوط به خود بازی هم امکان وجود دارند. برای مثال، نحوه بازتوزیع منافع ناشی از اموال عمومی مانند منابع طبیعی (مثلاً مخازن نفت) بین افراد جامعه، بدون آن‌که به استدلال‌های هایک علیه بازتوزیع منافع ناشی از بهره‌مندی اقتصادی بازیگران اقتصادی به‌بهبانۀ عدالت ضربه بزند، می‌تواند موجب بهبود وضعیت همه افراد جامعه یا حتی افراد کم‌تربرخوردار جامعه شود. اگر طبق تعریف، انفال را دارایی‌هایی بدانیم که وصف «لارب له» یا «لامولی له» بر آن‌ها صدق کند (علی‌اکبری و دیگران ۱۳۹۷)، این اموال جزو اموال عمومی بوده‌اند و باید برای مصالح عموم جامعه مورد استفاده قرار گیرند که می‌توانند مثلاً در راه کاهش نابرابری صرف شوند.

موضوع دیگری که می‌تواند موجب ناعادلانه‌شدن خود قواعد شود، ترتیبات نهادی اولیه است که افراد در آن به قاعده‌گذاری می‌پردازند. ویلیامسون (Williamson 2000)، در مدل پیش‌نهادی مشهور خود برای تحلیل نهادی، چهار سطح مختلف نهادی را در نظر می‌گیرد (شکل ۱).



شکل ۱. چهار سطح نهادی از دیدگاه ویلیامسون

چنان‌که شکل ۱ نشان می‌دهد، تغییر لایه نهادی سطح ۱ (L1) که بالاترین لایه محسوب می‌شود و به نهادهای غیررسمی، هنجارها، عرف، هنجارهای مذهبی، و... مربوط می‌شود، از صد تا هزار سال طول می‌کشد و به نوعی بدون محاسبه و خودجوش اتفاق می‌افتد و حتی مسیر تغییر آن مشخص نیست. می‌توان گفت که مطالعات هایک تاحدی مطابق این لایه‌ها بوده است، چنان‌که در ابتدای فعالیت علمی خود در لایه ۴ (تخصیص و به‌کارگیری منابع) فعالیت می‌کند، اما به تدریج وارد لایه‌های عمیق‌تر می‌شود. تحلیل ویلیامسون نشان می‌دهد که لایه ۴ محصول توافق مردمان آزاد نیست و غیرعقلانی است. لذا شاید بتوان باز هم از عادلانه یا ناعادلانه بودن آن سخن گفت.

نقد دیگر به هایک آن است که آزادی در نظر او فضیلت نهایی یک جامعه شمرده می‌شود. بدین ترتیب، جامعه آزاد بهترین جامعه‌ای است که می‌تواند وجود داشته باشد و در عین حال، افراد فقط در مورد قواعد بازی حق اظهار نظر دارند، اما در مورد نتایج بازی این حق را ندارند.^۷ این فرض با فرض آزادی انسان‌ها در تعارض است، چراکه انسان‌ها باید بتوانند در معیارهای ارزیابی پی‌آمد بازی (مانند برابری، کارآیی، و...) نیز آزاد باشند.^۸ لذا اتریشی‌ها تعارض بین آزادی اقتصادی و آزادی سیاسی را شناسایی کرده‌اند و اولویت را به آزادی اقتصادی می‌دهند؛ یعنی آزادی‌های اقتصادی و سیاسی هم‌بسته‌اند، اما آزادی سیاسی نباید به اندازه‌ای باشد که طبق قواعد دموکراسی به برابری توزیعی به نام منافع

جمعی و اجتماعی حکم بدهد. در هر صورت، تعارض این دو نوع آزادی به کاهش آزادی انسان منجر می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

این مقاله به بررسی نظریه عدالت اجتماعی هایک در بستر ادوار فکری چهارگانه او می‌پردازد. ایده اصلی آن است که در غیر این صورت، فهم درست این نظریه امکان‌پذیر نیست و به سوء تفاهم در مورد نظریه وی منجر می‌شود (همان‌گونه که اکنون نیز چنین شده است). دوره اول به دانش اقتصاد اختصاص دارد و مهم‌ترین مسئله آن چگونگی هماهنگ‌سازی رفتارهای عوامل اقتصادی برای نیل به خلق ثروت است. این مسئله در تمام حیات فکری هایک نمود دارد، زیرا کل زندگی حرفه‌ای او را می‌توان حول دغدغه «اقتصاد به‌مثابه مسئله هماهنگی» توضیح داد. دوره دوم صرفاً استدلال در مورد محدودیت دانش بشری برای دخالت در جامعه می‌شود که می‌توان آن را سوءاستفاده از خرد نامید. اگر دولت‌ها فاقد دانش کافی برای برنامه‌ریزی اقتصادی هستند، پس جامعه چگونه اداره می‌شود؟ هایک در دوره سوم، در پاسخ به این سؤال، بر اهمیت قواعد انتزاعی برای نیل به این منظور اشاره می‌کند؛ قواعدی که توسط مردمان آزاد در یک جامعه دموکراتیک و به صورت خودجوش و غیرعامدانه شکل گرفته‌اند. دوره چهارم زندگی هایک، که چندان طول نکشید، به انسان‌شناسی فلسفی اختصاص دارد. نقد وی بر عدالت اجتماعی یا توزیعی در دوره سوم زندگی او قرار دارد، زیرا عدالت اجتماعی موجب ناکارایی مسئله هماهنگی در اقتصاد بر اساس قواعد انتزاعی طراحی نشده می‌شود. عدالت توزیعی، با نادیده گرفتن یا کم‌اهمیت‌شمردن مسئله هماهنگی در اقتصاد، صرفاً به کاهش نابرابری‌ها می‌اندیشد. می‌توان گفت که حتی برجسته‌ترین نظریات عدالت اقتصادی، مانند نظریه رالز، این نقطه قوت نظریه هایک را ندارند، زیرا به طرز کار یک جامعه و دلیل شکل‌گیری آن توجه چندانی نمی‌کنند. در عین داشتن این نقطه قوت، اما هایک یک نظریه عدالت اجتماعی کارآ ندارد، زیرا ارائه چنین نظریه‌ای به یقین نیازمند شناخت کافی از انسان، پیچیده‌ترین موجود زنده، است؛ پروژه‌ای که وی در دوره چهارم زندگی خود به دنبال آن بود که در واقع از یک فرد به تنهایی بر نمی‌آید و به مطالعات گسترده فلسفی، انسان‌شناختی، و تجربی نیاز دارد، اما حداقل از منظر علوم انسانی رایج غرب وی در مسیر درست قرار داشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. عزت‌الله فولادوند آن را تحت عنوان در سنگر آزادی ترجمه کرده است.
۲. عنوان اصلی کتاب چنین است:
Law, Legislation and Liberty: A New Statement of the Liberal Principles of Justice and Political Economy
۳. بوتکه (Boettke 2018: 4) ده سوءتفاهم رایج در زمینه آزادی علمی هایک (جدداً از سوءتفاهم‌های ایدئولوژیکی در زمینه نئولیبرالیسم) را فهرست می‌کند.
۴. تا آن‌جا که نگارندگان اطلاع دارند، کتاب خوبی که ایده‌های بدیعی برای اصلاح نظریه‌های اقتصاد دارد و برخی هم سوسیالیستی به نظر می‌رسند، مانند واردکردن قدرت در مدل‌های اقتصادی، کتاب (2017) *The Economy* است.
۵. چه رسد به ارائه توصیه‌های سیاستی هنجاری برای یک اقتصاد غیرغربی مثل ایران که برخی اقتصاددانان کشور به دنبال آن هستند.
۶. جالب آن‌که شباهت‌های زیادی بین نظریه رالز و هایک وجود دارد، زیرا هر دو به دنبال شیوه‌ای برای جمع بین آزادی و عدالت (برابری) هستند. خود هایک هم در جلد سوم *LLL* به این شباهت اشاره می‌کند (see Lister 2013).
۷. واقعیت‌ها موجب می‌شوند که نوع افراد در زمان حیات خود هیچ نقشی در انتخاب قواعد کلان جامعه نداشته باشند. برای مثال، قانون اساسی ایالات متحده آمریکا در سال ۱۷۸۹ به تصویب رسیده و در طول ۲۳۰ سال گذشته، تنها اصلاحیه‌هایی بدان افزوده شده است. لذا بسیاری از آمریکایی‌ها عملاً در طول عمر خود در ساختاری کلان که نقشی در ایجاد آن نداشته‌اند، زندگی می‌کنند و حداکثر نقش آنان انتخاب مجریان قانون یا تعیین قواعد جزئی است.
۸. استروم، نهادگرای نوبلیست اقتصاد در سال ۲۰۰۹ (همراه با ویلیامسون)، در چهارچوب IAD خود برای توسعه و تحلیل نهادی که براساس استقرای موارد زیادی از منابع مشترک خودگردان (self-governing common-pool resources) در جهان توسعه یافته است، معیارهای ارزیابی را نیز در تحولات نهادی دخیل می‌داند (استروم ۱۳۹۳: ۴۹).

کتاب‌نامه

- استروم، الینور (۱۳۹۳)، فهم تنوع نهادی، ترجمه جمال‌الدین محسنی زنوزی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

ارائه نظریه عدالت اجتماعی هایک ... (وحید مقدم و مرجان اسماعیلی کلباسی) ۳۹۹

- افشاری، فاطمه (۱۳۹۹)، «نقد و بررسی نظریه‌های دموکراسی نوین و عدالت اجتماعی در دولت حقوقی با تکیه بر آموزه‌های هایک»، فصل‌نامه اندیشه‌های حقوق عمومی، ش ۱۷.
- باتلر، ایمون (۱۳۸۷)، *اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی هایک*، ترجمه فریدن تفضلی، تهران: نی.
- پيله‌فروش، میثم (۱۳۹۷)، *نظریه‌های عدالت اقتصادی*، مشهد: حوزه علمی خراسان رضوی.
- توانا، محمدعلی (۱۳۸۹)، «نظریه عدالت سیاسی جان رالز: راه‌حلی برای معمای دووجهی آزادی و برابری»، دوفصل‌نامه پژوهش سیاست نظری، ش ۸.
- توحیدفام، محمد (۱۳۹۱)، «تلازم آزادی و حکومت قانون در اندیشه هایک»، فصل‌نامه مطالعات روابط بین‌الملل، ش ۱۸.
- جلیلی مرند، علیرضا، محمدعلی متفکر آزاد، و فیروز فلاحتی (۱۳۹۷)، «عدالت اجتماعی از دیدگاه هایک، رالز، شهید مطهری و شهید صدر با تأکید بر چیستی عدالت»، دوفصل‌نامه جستارهای اقتصادی، پیاپی ۲۹.
- خاندوزی، سیداحسان (۱۳۹۰)، «بازخوانی و نقد نظریه عدالت اقتصادی در قرن بیستم»، فصل‌نامه مجلس و راه‌برد، پیاپی ۶۸.
- دادگر، یدالله (۱۳۸۳)، *تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی (آزمونی مجدد)*، قم: دانشگاه مفید.
- علی‌اکبری بابوکانی، احسان، حسین‌علی سعدی، و مرتضی طیبی جلیلی (۱۳۹۷)، «بازپژوهی تعریف و مفهوم انفال در اندیشه فقیهان امامیه (با تأکید بر انگاره امام خمینی «ره»)»، فصل‌نامه پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۴، ش ۲.
- کارترایت، ادوارد (۱۳۹۷)، *اقتصاد رفتاری*، ترجمه قهرمان عبدلی، تهران: دنیای اقتصاد.
- کالدول، بروس (۱۳۸۸)، *چالش هایک: زندگی‌نامه فکری اف. ای. هایک*، ترجمه غلام‌رضا آزد (ارمکی) و امیر آزاد (ارمکی)، تهران: نی.
- نظری، حسن آقا (۱۳۸۲)، «عدالت اقتصادی از نظر هایک و اسلام»، دوفصل‌نامه نامه مفید، پیاپی ۳۵.
- هایک، فریدریش فون (۱۳۹۲)، *سراب عدالت اجتماعی*، ترجمه مهشید معیری و موسی غنی‌نژاد، تهران: دنیای اقتصاد.

Boettke, P. J. (2018), *F. A. Hayek: Economics, Political Economy and Social Philosophy*, London: Palgrave Macmillan.

Bowles, S., W. Carlin, and M. Stevens (2017), *The Economy: Economics for a Changing World*, Oxford: Oxford University Press.

Caldwell, B. J. (2004), *Hayek's Challenge: An Intellectual Biography of F. A. Hayek*, Chicago: University of Chicago Press.

- Chen, Y. and Sh. X. Li (2009), "Group Identity and Social Preferences", *The American Economic Review*, vol. 99, no. 1.
- Dasgupta, P. (1982), "Utilitarianism, Information and Rights", in: *Utilitarianism and Beyond*, A. Kumar Sen and B. A. O. Williams (eds.), Cambridge University Press.
- Douglas, M. (1986), *How Institutions Think*, Syracuse: Syracuse University Press.
- Ebenstein, A. (2003), *Hayek's Journey: The Mind of Friedrich Hayek*, New York: Palgrave Macmillan.
- Fehr, E. and K. M. Schmidt (2006), "The Economics of Fairness, Reciprocity and Altruism- Experimental Evidence and New Theories", in: *Handbook of the Economics of Giving*, Elsevier: Altruism and Reciprocity.
- Gächter, S. (2014), "Human Pro-Social Motivation and the Maintenance of Social Order", Cesifo Working Paper, no. 4729.
- Hayek, F. A. (1944), *The Road to Serfdom*, Chicago: University of Chicago Press.
- Hayek, F. A. (1952), *The Counter-Revolution of Science: Studies on the Abuse of Reason*, Indianapolis: Liberty Fund Inc.
- Hayek, F. A. (1960), *The Constitution of Liberty*, London: Routledge and Kegan Paul.
- Hayek, F. A. (1976), *Law, Legislation and Liberty; The Mirage of Social Justice*, vol. 2, London: Routledge.
- Ikeda, Y. (2013), "Friedrich Hayek on Social Justice: Taking Hayek Seriously", *History of Economics Review*, vol. 57, no. 1.
- Jost, J. T. and A. C. Kay (2010), "Social Justice: History, Theory, and Research", in: *Handbook of Social Psychology*, S. T. Fiske, D. T. Gilbert, and G. Lindzey (eds.), Hoboken: Wiley.
- Konow, J. (2003), "Which is the Fairest one of All? A Positive Analysis of Justice Theories", *Journal of Economic Literature*, vol. 41, no. 4.
- Landa, J. T. (2005), "Bounded Rationality of Homo Classificus: The Law and Bioeconomics of Social Norms as Classification", *Chicago-Kent Law Review*, vol. 80, no. 3.
- Landa, J. T. (2016), *Economic Success of Chinese Merchants in Southeast Asia: Identity, Ethnic Cooperation and Conflict*, Springer-Verlag Berlin Heidelberg.
- Lister, A. (2013), "The Mirage of Social Justice: Hayek Against (and for) Rawls", *Critical Review*, vol. 25, no. 3-4.
- Lukes, S. (1997), "Social Justice: The Hayekian Challenge", *Critical Review*, vol. 11, no. 1.
- Macleod, A. M. (1983), "Justice and Market", *Canadian Journal of Philosophy*, vol. 13, no. 4.
- Mankiw, G. (2021), *Principles of Economics*, Boston: Cengage.
- Meiklejohn, D. (1978), "Review of Law, Legislation and Liberty: A New Statement of the Principles of Justice and Political Economy", *Ethics*, vol. 88, no. 2.
- Mises, L. von (1922), *Socialism: An Economic and Sociological Analysis*, Jena: Gustav Fischer Verlag (under the Title: Die Gemeinwirtschaft: Untersuchungen über den Sozialismus).

ارائه نظريه عدالت اجتماعي هايك ... (وحيد مقدم و مرجان اسماعيلي كلباسي) ٤٠١

Narveson, J. (1980), "Law, Legislation and Liberty; vol. II: *The Mirage of Social Justice* by Friedrich A. Hayek", *Philosophy of the Social Sciences*, vol. 10, no. 3.

Rawls, J. (1971), *A Theory of Justice*, Oxford: Oxford University Press.

Shklar, J. (1990), *The Faces of Injustice*, New Haven: Yale University Press

Tebble, A. J. (2009), "Hayek and Social Justice: A Critique", *Critical Review of International Social and Political Philosophy*, vol. 12, no. 4.

Williamson, O. E. (2000), "The New Institutional Economics: Taking Stock, Looking Ahead", *Journal of Economic Literature*, vol. 38, no. 3.

